

آینه

کیمیان

این همه جاسوس دنبال چه هستند؟!

● **حسین شریعتمداری**؛ وزارت امور خارجه کشورمان علاوه بر آنکه به علت ادامه سیاست‌های خصمانه انگلیس علیه ایران، در ارتقای سطح روابط از کردار به سفير، قانـون مصوب مجلس شورای اسلامی را نادیده گرفته و دور زده است، به دليل سابقه جاسوسی نیکلاس هاپتون نیز نباید با سفارت وی در ایران موافقت می‌کرد و این یک اصل پذیرفته‌شده در دیپلماسی و روابط بین کشورهاست که پذیرش سفير یک کشور بایستی با موافقت کشور میزبان باشد... و بالاخره، باید اشاره کرد که «فرانـسو سـنـمـو»، سفير جديد فرانسه در کشورمان نیز عضو برجسته و کهنه‌کار سرویس اطلاعات خارجی فرانسه - DGSE- بوده است و «میشائیل کلور برشتولد» سفير جديد آلمان که در راه تهران است هم پیش از این معاون سازمان اطلاعات و امنیت آلمان - BND- بوده است. گفتنی است دولت آلمان، «برشتولد» را در حالی به عنوان سفير به ایران می‌فرستد که مطابق قوانین آلمان، وی بایستی حداقل سه سال در پست معاونت اطلاعاتی آلمان خدمت می‌کرد ولی دولت آلمان درحالی‌که برشتولد فقط دو سال از دوران مأموریت خود را طی کرده بود، وی را از معاونت سازمان اطلاعات و جاسوسی آلمان خارج کرده و به ایران می‌فرستد. چه عجله‌ای؟! و همه این تغییر و تحولات در فاصله زمانی ۹ ماه مانده به انتخابات ۹۶ صورت پذیرفته است!... آمریکا و متحدانش برای کشورمان چه خوابی دیده‌اند؟ و با کدام جریان داخلی را در خواب دیده‌اند؟ ...

سارت

مدیران دورگه ومقوله نفوذ

محمدکاظم انبارلویی: ما امروز با مقوله نفوذ روبه‌رو هستیم. حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای بارها اهمیت مقوله نفوذ را یادآور شده و به مسئولان بلندپایه نظام، اهتمام برخورد با آن را گوشزد کرده‌اند، اما متأسفانه غفلت از این مهم به حفظ امنیت ملی آسیب می‌زند. گاهی سخنانی شنیده می‌شود که هم خطر مدیران دورگه را یادآور می‌شود و هم فريب برخی از تصمیم‌گیران و تزیین‌داران دولتی را از این پدیده واتاب می‌دهد... آمریکایی‌ها خیلی امیدوارند که از طریق بسط نفوذ مدیران دورگه در بدنه اجرا، تقنین و قضا، پروژه براندازی نرم نظام را تا پایان سال ۱۴۰۴، سال پایان برنامه چشم‌انداز جمهوری اسلامی، عملیاتی کنند. آنها درست در همین سال یعنی سال ۲۰۲۵ میلادی مطابق نقشه راه راهبرد امنیت ملی آمریکا قرار گذاشته‌اند نظامی که در ایران مستقر است «اساسی» نباشد! اگر اسلامی بود حتما «جمهوری» نباشد! اگر نظامی که در ایران مستقر باشد اسلامی نباشد حتما مدیران دورگه و دوتابعیتی از صدر تا ذیل بدنه اجرایی، تقنینی و قضائی، آن را تصرف کرده‌اند. همچنین اگر نظامی که در ایران مستقر باشد، جمهوری نباشد، با یک حمله نظامی مختصر از خارج با یک کودتای کوچک در داخل، ساقط می‌شود.

آفتاب

«خودتحریمی» واقعی کدام است؟

منصور مظفری؛ در شرایطی که برجام توانسته تا حدودی جو ایران‌هراسی در دنیا را کاهش دهد و زمینه‌ساز ورود سرمایه گذار شود چرا باید «خودتحریمی» کنیم؟ مخالفان دولت در حالی با کینه در برابر پیوستن کشورمان به FATF موضع‌گیری می‌نمایند و پروپاگاندای رسانه‌ای راه می‌اندازند و دولت را به «خودتحریمی» متهم می‌نمایند که اتفاقا خود در این راستا قدم برمی‌دارد و خواسته مردم ضمن حفظ ارزش‌ها، آرمان‌ها و عزت از دولت روشن است. مثلث امنیت، آزادی و معیشت نیاز برحق ملت است و هر کدام از این اضلاع نباشد زیانبار بوده و خسران عظیمی به دنبال دارد.

رهزانه

نهادهای قانونی و انقلابی چراکار FATFرا یکسره نمی‌کنند؟

محمد اسماعیلی؛ بدون تردید یکی از اهداف عمده سازمان‌نظیر FATF تحدید قدرت ایران و محدودسازی سپاه، حزب‌الله و جهاد اسلامی است و حق شرط مورد نظر شورای عالی مبارزه با پولشویی با توجه به مبنا و هدف فوق‌الذاتی نظیر-آنچه بین ایران با FATF صورت گرفته همخوانی نداشته و عملا خلاف روح حاکم بر این‌گونه توافقات است. افزون بر این با امضای توافق با FATF ایران چند اقدام حقوقی علیه خود صورت داده است؛ «علیه خودسان ایجاد رویه حقوقی در عرصه بین‌المللی کرده» و «به مفاهیم مورد نظر این سازمان درباره تروریست‌دانشتن سپاه و حزب‌الله مشروعیت داده‌ام» تا چنین فرآیندی بسترى مناسب بسازد برای افزایش تحریم‌ها علیه نهادهای انقلابی در داخل و جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه‌ای در عرصه بین‌الملل. حال با توجه به امضاکردن این توافق و برخورد نامطلوب دولت با جامعه ایرانی، این پرسش مطرح می‌شود که چه ضرورت‌هایی دولت یازدهم را به سمت چنین مسئله‌ای سوق داده آن هم در شرایطی که دولت دهم با ارائه لایحه «مبارزه با پولشویی و تأمین مالی تروریسم» و قانون‌شدن آن توسط مجلس قیل، اقدامی پیش‌دستانه انجام داده و دولت یازدهم با عمل‌نمودن به آن می‌توانست مانع بسیاری از پیامدهای توافق امروز با FATF شود.

سیاست

زندگی خصوصی آیت‌الله



کل باشد، اما تنها می‌خواست یک عضو ساده باشد. همه جا این حالت را داشت. در هر جمعی که بود، سعی می‌کرد ساده‌ترین عضو باشد. در آنجا هم به ما گفت اصلا علاقه‌ای به رفتن نداشت، چه برسد به اینکه بخواهد رئیس شود. می‌گفتند آقایان هستند، خودشان مسئولیت قبول کنند.

✎ **خاطره‌ای از نماز جمعه‌های ایشان دارید؟**
من عادت داشتم در نماز جمعه در صفوف مردم و بین آنها باشم. به یاد دارم، در دومین نماز جمعه که یکی از دوستانم نیز همراه من بود، در صف‌های جلو، جایی برای نشستن پیدا نکردیم. به او گفتم بیا برویم عقب جا پیدا کنیم و بنشینیم. دوستم گفت نه، آن‌قدر عقب نباید برویم. به همه فریاد می‌زد که این دختر فلانی است و شما باید به او جا بدهید! شما بروید عقب بنشینید که ما اینجا بنشینیم! من تعجب کرده بودم! گفتم من همان عقب‌ترا جایی پیدا می‌کنم. توه می‌خواهی اینجا بنشینی، بنشین! بعد هم که آقا جان صحبت می‌کرد، مرتب می‌گفت این پدر دوستم است که مشغول خطبه‌خواندن است! از آن زمان به بعد یاد گرفتم با کسی به نماز جمعه نروم.

✎ **بین شخصیت‌های جمهوری اسلامی، ایشان بیشتر با چه کسی مانوس و اخت بودند؟**
با آقای بارزگان. علاوه بر اینکه با آقایان بهشتی، مطهری، منتظری و حجتی در ارتباط بودند.

✎ **از بین روحانیت با کدام یک رفت‌وآمد خانوادگی داشتند؟**
رفت‌وآمد خانوادگی با هیچ‌یک از آنها نداشتند. ولی آنها را می‌دیدم. یک بار شهردار تهران افطاری برگزار کرده و آقای بهشتی و پدر را دعوت کرده بود. ما هم حضور داشتیم. قرار شد پس از افطار آقای بهشتی و پدر صحبت کنند. آقای بهشتی راجع به احکام روزه صحبت کردند. بعد از آن، پدر آیاتی را انتخاب کرده بودند و راجع به مسائل اجتماعی سخنرانی کردند. اشاره‌شان هم به این آیه بود که می‌فرماید: «ان الله لا یغیروا ما بقوم الا یغیروا ما بانفسهم» یک دانشجو در جمع بود و گفت: شما هر دو از قرآن گفتید، چطور ایشان فقط احکام گفتند و شما مسائل اجتماعی! آقای مطهری بیشتر از ایشان به مسائل اجتماعی توجه می‌کردند. چراکه با مارکسیست‌ها مباحثه‌های زیادی برگزار کرده بودند. مجبور بودند بیشتر مطالعه کنند.

✎ **ایشان به‌عنوان یک روحانی بیشتر با طیف روشنفکر در ارتباط بودند. آیا پیش آمده بود که از روحانیت، ایرادی بشنوند که مثلا چرا چنین گرایش داشتند یا نوع سخنانشان این‌طور است؟**
خیر. ولی به او آخوند سیاسی می‌گفتند و برخی متحجران تفکر او را واهی‌می می‌خواندند. زیرا در مسائل حاشیه‌ای و احکام و نظایر آن متوقف نشده بودند و بیشتر به مسائل اجتماعی می‌پرداختند.

پدرم همیشه می‌گفت اگر توحید و معاد برای مردم جا بیفتد، همه چیز را به دنبال دارد و لزومی نیست احکام را تبلیغ کنیم. اصل این است که برای مردم جا بیفتد و این بهادادن به مردم، بعضی‌ها را خیلی عصبانی می‌کرد. پدر می‌گفت ما اینجا آمده‌ایم قانون بگذاریم اما شما مرتب زرق‌وبرق اضافه می‌کنید. ما مسئول خون شهدا هستیم. در مسجد هم می‌توان نشست و قوانین را وضع و تصویب کرد. حتما نباید بلمان و زرق‌وبرق وجود داشته باشد. سعی می‌کرد خیلی ساده باشد. این سادگی پدر افراد بیشتری را جذب کرد. دیدید که تصویر سی‌ا و او وجود دارد که در صحن مجلس خبرگان روی زمین نشسته است.

وقتی نماز جمعه‌هاش از تلویزیون پخش می‌شد، یعنی نماز جمعه آخر، به ما گفت بنشینید ببینید خوب حرف زده‌ام؟ می‌گفت نظرات خود را بگویید. من فکتم پدر چرا از لفظ «باید و شاید» استفاده کردی، منظورتان چه بود؟ گفت بماند و دیگر هم نگفت. فقط می‌گفت: «من وکیل مردم و نماینده آنها در مجلس هستیم، باید حرف‌هایم را با آن‌ها در میان بگذارم».

که دختر خاله‌ام گفت: آقا جان حال ندارد و گفته بچه‌ها بیایند. بافلاصه راه افتادیم، رسیدیم سر خیابان ایران، متوجه شدیم که راه‌ها را بسته‌اند. اما ما حرکت کردیم و نایستادیم. به همسرم که پشت فرمان بود، گفتم الان ما را با تیر می‌زنند، گفت بگذار بزنند. چند تیر هوایی شلیک شد و ما بی‌توجه به آن ایست نکردیم و ادامه دادیم تا به در خانه رسیدیم. رفتیم طبقه بالا. دیدم پدرم وسط اتاق خوابیده و تلفن قطع است. سه بیمارستان آن اطراف بود. آن‌طور که صاحبخانه تعریف می‌کرد، هیچ‌یک از آنها دکتر کشیک، اکسیژن و آمبولانس نداشتند. همین‌طور که نشسته بودیم، متوجه شدیم، تلفن وصل شد. وقتی من رسیدم، پدر فوت کرده بود. از بچه‌ها، وحیده و مریم کنار بستر پدر نشسته بودند. اعظم ارومیه و همسر پدرم هم مشهد بود. ابوالحسن و مهدی بودند. بعد از مدتی یک پزشک از بیمارستانی آمد. همین که وارد اتاق شد، نشست. کاغذهایش را درآورد و روی آن نوشت: مرگ به علت سکتة قلبی. من رو به خواهرم گفتم او که پدر را معاینه نکرد، همین‌طوری برای خودش نوشت سکتة قلبی... حدود ساعت سه صبح به رادیو و تلویزیون خبر دادند که این اتفاق افتاده است.

از صاحبخانه پرسیدیم چه اتفاقی افتاد. او گفت پدرت همیشه عادت داشت دست‌هایش را بشوید و سر سفره بنشیند. در همین اثنا هتایی از شوروی هم آمده بودند. در کتابی که جمع شده و الان نیست و من فقط یک بار آن را خواندم، ظاهرا با آنها دست می‌دهد. گویا از طریق انگشتی که آغشته به زهر بوده، سمی به بدن پدر وارد می‌شود که علائم سکتة قلبی ایجاد می‌کند. ما اعلام کردیم که پدر باید کالبدشکافی شود تا علت مرگ روشن شود. همگی متفق‌القول بودیم. به آقای چرخ‌پور می‌گفتم: آدم‌ها را همان‌طور که هستند باید دید. نباید از طالقانی یک بت بسازیم که همه زوایای زندگی او مثبت بوده و هیچ نکته منفی نداشته است. البته بوی سیگار ما را از بیت می‌کرد. هر وقت می‌دیدم اتاق پدر را دیدم، از اتاق بیرون می‌رفتم و می‌دانستم که پدر و مادر هر دو با هم سیگار کشیده‌اند. پسران ایشان هم سیگاری شدند

✎ **چرا همان موقع ایشان را به بیمارستان نرساندند؟**

گویا آمبولانس نرفت. علاوه بر اینکه نباید حرکت داده می‌شد. چون حرکت‌دادن کسی که سکتة قلبی کرده باعث بدترشدن حال او می‌شود.

✎ **خودشان تشخیص داده بودند که سکتة کرده‌اند؟**

نمی‌دانم. اما دنبال کپسول اکسیژن و دکتر و آمبولانس رفته بودند که هیچ‌یک از بیمارستان‌ها نداشتند. حدود ساعت سه بود که آقای بارزگان آمد و بالای سر پدر ایستاد. از زیر شیشه‌های عینکش اشک جاری بود. خیلی متأثر شده بود و گفت تلفن بزیند بگویید از طرف دولت خبر تایید شد. حدود ساعت چهار صبح بود که پدر را از خیابان ایران به مسجد دانشگاه تهران بردیم و تا صبح آنجا بیدار بودیم. نماز صبح را خواندیم. هنگام طلوع آفتاب بود که گفتند جمعیت به طرف دانشگاه می‌آید. شلوغ شده بود. در مسجد دانشگاه کسی شروع کرده بود به خطکشی‌کردن و گفته بود دانشجویان این سمت بایستند و ارتش، روحانیان و نیروهای نظامی جای دیگر. همسرم از این اتفاق عصبانی و ناراحت شد. رو به آن فرد کرد و گفت بیا پایین! چه کسی به شما گفته خط و خطکشی کنید. ایشان مال مردم است و باید دست مردم باشد.

✎ **چرا در مجلس خبرگان قانون اساسی با اینکه بالاترین رای را داشتند، رئیس نشدند؟**

پدر کردم دنبال این بود که در جایی رئیس باشند. حتی در نهضت آزادی نیز می‌توانست دبیر

اسفند ماه برای بازدید به زندان اوین رفت. شب که اخبار از تلویزیون پخش می‌شد، جلوی تلویزیون نشست و با ما اخبار را دید که فیلم مربوط به بازدید او از زندان بود. به پدر گفتم: آقا شما سیگار دستان بود و در سلول‌ها می‌چرخیدید؟! ایشان گفتند کسی به من نگفت که آنجا دوربین هست که من سیگار را روشن نکتم. برای شخصیت ایشان در انتظار مردم سیگارکشیدن جا افتاده بود، ماند دکتر شریعتی. یک بار وقتی به او اعتراض کردم که چرا سیگار می‌کشی می‌گفت خستگی‌ام را در می‌کند. حتی روی سنگ قبر ایشان هم نوشته شده، علت مرگ سکتة قلبی.

✎ **مادر شما هم سیگار می‌کشید؟**

بله.

✎ **قبل از آنکه با آیت‌الله ازدواج کنند؟**

بله.

✎ **جالب است که از طیف احتمالا ستنی بودند. راجع به مرگ آیت‌الله حرف‌های بسیاری است و ان قلت‌هایی هم در این خصوص وارد شده، فوت ایشان چطور رخ داد؟**

پدر مریض‌احوال بودند. حتی در خطبه نماز جمعه ایشان هم مشخص است. خیلی سرفه می‌کردند. حتی انگار یک بار در زندان اوین سکنه‌ای داشته‌اند که در آن زمان به ما ملاقات ندادند و گفتند ایشان گفته نمی‌خواهند کسی را ببینند و به ما نگفتند. حدود دو ماه به این شکل بود و بعد از آنکه به دیدن پدر رفتیم، گفت حالم خوب نبود. ظاهرا این بیماری از قبل وجود داشت، ولی این‌طور نبود که یک‌دفعه از پا دربیاید. ما پس از فوت مادر (توران) هر پنجشنبه و جمعه همه با هم جمع می‌شدیم و پدر می‌گفت به بچه‌های دیگرش هم خبر بدهیم و دور هم باشیم و شام بخوریم. چند بار

این کار را کردیم. شب آخرین نماز جمعه هم قرار بود خانه یکی از خواهرها برویم که پدر بهشت زهرا رفته بود. وقتی برای ناهار بازگشت، ساعت پنج بعدازظهر بود، لب‌هایش خشک شده بود و رنگ و رویش پریده بود. گفت من برای دو ساعت نماز باید پنج ساعت در تراقیف باشم. مردم از در و دیوار ماشین من بالا می‌رفتند، فکر می‌کردند مراد می‌دهد. چرا باید این‌کار را بکنند؟ من چون بچه کوچک داشتم، نماز جمعه بهشت زهرا را نرفتم. جمعه ۱۶ شهریور که اخبار را می‌دید، گوینده اعلام کرد که به علت سالگرد ۱۷ شهریور آقای طالقانی در میدان شهدا نماز ظهر برگزار می‌کنند. پدر گفت یعنی چه؟ به من نگفتند و از تلویزیون اعلام می‌شود، درحالی‌که با من هماهنگ نشده. خیلی ناراحت شد. گفتمیم خب آقا جان ترو. گفت نمی‌شود. تابستان بود و مدرسه بچه‌ها هم تعطیل بود. گفتیم کاری کنیم که ایشان تهران نماند. بنابراین برنامه سفر شمال را گذاشتیم. سه ماشین شدیم و همگی بعد از نماز صبح به سمت شمال و شهر رامسر راه افتادیم.

به این ترتیب، روز شنبه دیگر آقا تهران نبود و همه ما شمال بودیم. صبح یکشنبه آقا بلند شده بود و کنار دیوار قدم می‌زد. بعد از خوردن صبحانه گفت باید به تهران بروم. گفتیم چرا؟ گفت بعدازظهر جلسه خبرگان داریم. گفتیم حالا که آمده‌ایم، چند روز بمانیم. گفت، نه. ماشین پدر برگشت و ما خواهرها و برادرها ماندیم. بعد از جلسه خبرگان، به خانه آقای چرخ‌پور در خیابان ایران رفته بودند. ما تا غروب همان روز شمال بودیم. اما ترجیح دادیم که بازگردیم. غروب به سمت تهران حرکت کردیم و شام را در راه خوردیم. حدود ساعت یک بعد از نیمه‌شب به خانه رسیدیم. ساعت حدود یونیم بود که در خانه به صدا در آمد. در را که باز کردم دیدم پسر خاله‌ام است. گفت بیا آقا فوت کرد. گفتم چی؟ همین‌طور مبهوت مانده بودم

ادامه از صفحه ۶

کرده و در نهایت او تصمیم گرفته بود تا چادر را دوباره بدوزد و بپوشد.

به یاد ندارم یک بار به من و خواهرم که دو قلو هستیم، گفته باشد چرا نمازتان را نخونده‌اید یا چرا چادرتان این‌طور است. ما دیده بودیم، مادرمان چادر سر می‌کند؛ بنابراین وقتی بزرگ شدیم، ما هم چادر را انتخاب کردیم. به‌عنوان نمونه، من سعی کردم درباره حجاب تحقیق کنم. ما حجاب را بنابر اختیار خود انتخاب کردیم؛ اما وقتی دیدیم که عرف جامعه چادر است، چادر را انتخاب کردیم. اما وقتی با پدر به کوه می‌رفتیم، چادر نداشتیم در مسافرت‌ها هم همین‌طور. پدر درباره حجاب مثال گاندی را می‌زد. می‌گفت ما گاندی را با آن لباس و پوشش می‌شناسیم.

✎ **ماجرای دستگیری ابوالحسن و مجتبی و قضایی‌ی‌را که پس از آن پیش آمد، به یاد دارید؟**

پدر می‌خواستند شمال بروند، اما نرفتند. با آقای شاه‌حسینی تماس می‌گیرند و به باغ ایشان در کرج می‌روند. بعد از آن، سید احمد آقا با ایشان تماس می‌گیرد و ایشان را به قم می‌برد و با امام دیدار می‌کنند. بعد هم به تهران باز می‌گردند. اعتراض پدر درباره آن موضوع این بود که چرا بی‌قانونی صورت گرفته است؟ مگر مملکت قانون ندارد! دستگیری ابوالحسن که فقط همان یک بار نبوده که بخواهد مسئله‌ساز شود. ابوالحسن سال ۴۱ هم در ۱۶ سالگی به خاطر پدر دستگیر شده بود. منظورم این است که درباره فرزندانش حساسیت نداشت. وقتی با پدر صحبت کردیم، گفت اعتراض من به این است که اگر این روال همین‌طور بخواهد ادامه پیدا کند و بی‌قانونی باشد، سنگ‌روی‌سنگ بند نمی‌شود. معتقد بود کشور، دولت و وزیر دارد؛ پی بی‌قانونی برای چیست؟ باید ازطریق قانون اقدام کرد. این مسئله خیلی برای او مهم بود. بعد هم مسئله شوراها یکی از موضوعات مهم در نظر پدر بود که پس از ملاقات با امام خمینی در مدرسه فیضیه قم، آن را در یک سخنرانی مطرح کرد.

✎ **یعنی بعد از این ماجرا مسئله شوراها پر رنگ می‌شود؟**

بله. پدر از ابتدا تلاش داشت، مردم همه‌کاره شوند. او مخالف سرسخت این مسئله بود که قشر خاصی بر مسند امور قرار بگیرند؛ زیرا معتقد بود مردم خودشان باید سرنوشت خود را در دست بگیرند. به‌عنوان نمونه، او قبول نمی‌کرد برای مجلس خبرگان قانون اساسی، کاندیدا شود. می‌گفت مسئولیت سنگینی است و مردم به ما اعتماد می‌کنند در نتیجه اگر خوب عمل نکنیم، مردم به ما چه می‌گویند. به همین دلیل قبول نمی‌کردند.

✎ **گویا آقای بسته‌نگار ایشان را ثبت‌نام کرده بودند؟**

بله. با ایشان با برادرشان. اما پدر می‌گفتند مسئولیت سنگینی است و من شب‌ها خوابم نمی‌برد. آقای منتظری درهمین‌باره خاطره‌ای دارند. بعد از واقعه ۱۷ شهریور، پدر در بیمارستان زندان قصر بستری بود و ما به دیدن ایشان رفتیم. اعلامیه‌ها را برای او بردیم و درباره اینکه چه اتفاقاتی افتاده، او را مطلع کردیم. آقای منتظری تعریف می‌کند: وقتی آقای طالقانی را از بهداری به زندان بردند، دیدم شبی آقای طالقانی همین‌طور سیگار می‌کشید و تمام هیکلش دود شده بود. به او گفتم چرا با خودت این‌طور می‌کنی؟ چه شده؟ ایشان گفته بود، می‌دانی در ۱۷ شهریور فلان اتفاقات افتاده. مردم در حال اقبال و اعتماد به ما هستند. اگر مردم به روحانیت اعتماد کنند و خواسته‌شان عملی نشود، چه کار باید کرد و بعد گریه کرد.

✎ **آیا خانواده به سیگارکشیدن ایشان اعتراضی داشتند؟**

اوج محبت پدر و مادرم این بود که به هم سیگار تعارف می‌کردند! من فکر می‌کنم آدم‌ها را همان‌طور که هستند باید دید. نباید از طالقانی یک بت بسازیم که همه زوایای زندگی او مثبت بوده و هیچ نکته منفی نداشته است. البته بوی سیگار ما را از دیت می‌کرد. هر وقت می‌دیدم اتاق پر از دود است، از اتاق بیرون می‌رفتم و می‌دانستم که پدر و مادر هر دو با هم سیگار کشیده‌اند. پسران ایشان هم سیگاری شدند. ابوالحسن وقتی رگ‌های قلبیش گرفتگی پیدا کرد، سیگار را کم کرد، اما دخترا هیچ‌کدام اهل سیگار نیستند.

✎ **البته ما (شرق) هم اخیرا اشتباهی کردیم و به خاطر برخی ملاحظات، سیگار ایشان در عکس حذف شد...**

حرف ما این بود که می‌شد آن عکس را با عکس دیگری جایگزین کرد؛ نه اینکه سانسور کنند. سانسور کنند؛ یعنی یک قسمت از شخصیت فردی را حذف کرده‌اند و می‌خواهند بگویند آدم‌ها اگر خوب‌اند، خوب‌اند و اگر بد هستند، بد هستند. آیت‌الله طالقانی شش ماه پس از انقلاب زنده بود و اکثرا او را قبل از آزادی‌شان از زندان نمی‌شناختند. فقط تعداد کمی از روشنفکران او را می‌شناختند. بعد از انقلاب اما یکباره همه او را شناختند. چراکه در مورد مردم حرف می‌زد و حرف مردم را می‌زد و در عین حال سیگار هم به دست داشت؛ پس از پیروزی انقلاب، اوایل فروردین یا

آینه دیروز

۹ سال پیش درچین روزی

کیمیان

- رهبر انقلاب: سپاه، پاسدار عزت ملی است
- جلال طالبانی: عراق قدرت مقابله با پژاک را ندارد
- آیت‌الله مکارم‌شیرازی: ارتقای امنیت اجتماعی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است
- صفارهرندی: اجازه نمی‌دهیم افراد مغرض به اهداف خود برسند
- رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام پیشنهاد داد: استفاده از تجربیات ایران در بازسازی عراق
- پیشنهاد حذف ۳ صفر از پول ملی روی میز شورای پول و اعتبار
- احمدی‌نژاد: ملت ایران از کرده‌های سخت عبور کرده است

اعتراض

- اسدالله بادامچیان: مثلی به موازات جبهه متحد اصولگرایان وجود ندارد
- حجت‌الاسلام هادی مروی، معاون اول سابق قوه قضائیه، درگذشت
- احمدی‌نژاد: حرف‌های جنگ‌افروزان بی‌اهمیت است
- آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی: ناامنی‌ها مانع توسعه روابط تجاری ایران و عراق است
- وزیر مسکن: مسکن در ایران گران است

ایران

- سخنگوی وزارت خارجه: همکاری‌های ایران و آژانس ادامه می‌یابد
- بذریاش: اصولگرایان با تفاهم و همدلی مسیر انتخابات مجلس هشتم را طی می‌کنند
- سردار جعفری: آمادگی سپاه و بسیج جرئت هر اقدامی را از دشمن گرفته است
- پورمحمدی: منطق اصولگرایی باید با عمل معرفی شود
- معاون اول رئیس‌جمهور: فعالیت‌های بیمه باید پاسخ‌گوی انتظارات دولت نهم باشد
- الهام: سیاست دولت توزیع برزین به نرخ آزاد نیست

- مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا: آژانس تعامل با ایران را برعهده گرفته است

آفتاب

- آیت‌الله مکارم‌شیرازی: پوشش نامناسب برخی افراد ناشی از کمبودهای عاطفی و مادی است
- احمدی‌نژاد: اشغالگران عراق به ما اجازه دهند در کشورشان رفتارندوم برگزار کنیم
- فرمانده کل سپاه: در صورت تسلط بر امنیت عراق، آمریکا به ایران حمله می‌کرد
- با حکم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حجت‌الاسلام ابوتراب بهرامی، رئیس سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی شد
- بشار اسد: به ایران اجازه مسلح‌کردن حزب‌الله را نداد‌ه‌ایم
- آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی: امنیت و سکوت قبرستانی، مانع ایجاد توسعه پایدار در کشورها است

اطلاعات

- رهبر معظم انقلاب: یوایی، پیشرفت و تحول باید در برنامه سپاه قرار گیرد
- احمدی‌نژاد: گزارش آژانس به‌معنای ختومه‌شدن پرونده هسته‌ای ایران است
- وزیر فرهنگ و ارشاد: هوشبازی ملت ایران استیکار جهانی را در بن‌بست قرار داده است
- رئیس مجلس: سپاه نباید وارد دسته‌بندی‌های سیاسی و جناحی شود
- رئیس قوه قضائیه: دین اسلام ۱۴ قرن قبل اطفال را از مسئولیت کیفری مبرا دانست

ادامه از صفحه ۶

وقتی زندانبان طالقانی بودم

در این مدت مبلغی پول که نمی‌دانم از کجا یا از سویی چه کسی بود – که البته شاید از محل خمس و زکات باشد – به من مرحمت کردند و من نیز آن را به مستمندان می‌رساندم. اغلب اوقات اشخاصی را که با ایشان ملاقات می‌کردند و به پاسگاه می‌آوردند آزاد می‌کردم. بالاخره به علت اجرانکردن دستورات مقامات بالا، به رفسنجان منتقل و سه ماه منتظر خدمت شدم که با وساطت فرمانده ناحیه و التزام به اینکه وزیر دادگستری دولت یازدهم، کرده بودند که اوامر مربوطه را دقیقا اجرا کنم بخشیده شدم. هنگام خداحافظی از آقا، ایشان نامه‌ای به من دادند که در آن سفارش من را به حجت‌الاسلام پورمحمدی، مدیر مدرسه علمیه رفسنجان و پدر وزیر دادگستری دولت یازدهم، کرده بودند که در مدت اقامت در رفسنجان نیز از فیض حضور ایشان بسیار برخوردار شدم.

«**سرمگ باز نشسته و فرمانده گروهان ژاندامری وقت شهرستان بافت در زمان تبعید آیت‌الله طالقانی**